

هیچ ملتی نمی‌تواند استقلال پیدا کند الا اینکه خودش، خودش را بفهمد. مادامی که ملت‌ها خودشان را مگم کردند و دیگران را به جای خودشان نشانند، استقلال نمی‌توانند پیدا کنند. کمال تأسف است که کشور ما که حقوق اسلامی و قضای اسلامی و فرهنگ اسلامی دارد، این فرهنگ را، این حقوق را نادیده گرفته است و دنبال غرب رفته است. همچو غرب در نظر یک فیلسوف از این ملت جلوه کرده است که گمان می‌کنند غیر از غرب هیچ خبری در هیچ‌جا نیست و این وابستگی فکری، وابستگی عقلی، وابستگی مغزی به خارج منشأ اکثر بدبختی‌های ملت‌هاست و ملت‌ماست.

در هر امری که پیش می‌آید، از باب اینکه مغزهای آنهایی که در رأس کارها واقع بودند، به

### وابستگی فکری؛ منشأ بدبختی‌ها!

طوری بار آمده بوده است که از خودشان به کلی منصرف و قبیله‌شان غرب شده بود. یکی از روشنفکرهاشان، به اصطلاح متفکرنیشان گفته بود که ما تا همه چیزمان را انگلیسی نکنیم نمی‌توانیم یک رشدی بکنیم.

یک همچو مغزهایی در رأس کارها واقع شده؛ و از آن طرف هم تبلیغات دامنه‌داری که غربی‌ها و غریب‌دگان شروع کردند و شاید حالا هم با باشد، اسباب این شد که مغزهای ما غربی شد، قبیله ما غرب شد و تا تأیید این غریب‌زدگی و اجنبی‌زدگی از لب‌های ما و از این مغزها زدوده بشود، وقت طولانی لازم است.

**صحیفه امام(ره)**، ج. ۱۲، صص ۵۰۴



ویدئو

ویدئو

ویدئو

با کلیک بر روی تصویر می‌توانید ویدئو را مشاهده کنید.

**آیا حساسیتی که نسبت به دخالت دادن اندیشه‌های دینی در فلسفه هست**، **نسبت به دخالت دادن اندیشه‌های الحادی نیز در فلسفه هست؟** **آیا اگر کسی ملحد باشد و سعی کند آرای فلسفی‌اش نیز به الحاد بینجامد از جرگه فلاسفه خارج است؟** **طبق نظر بسیاری از صاحب‌نظران، برتراند راسل در مباحث فلسفی به ویژه در مباحث تاریخ فلسفه‌اش تعصب الحادی دارد.** **کسانی ادله او در نفی وجود خدا را ضعیف و بی اعتبار ناشی از مزاج الحادی او می‌شمارند.** **آیا با توجه به این نکته، منتقد محترم، راسل را از جرگه فیلسوفان و آثار او از زمره آثار فلسفی خارج می‌دانند، یا خیر، او را فیلسوف مهمی می‌دانند، هرچند روش او را در این مورد نسنندند و انتقاداتی به او داشته باشند؟**

**آورداند که گرفتن موضوعات مباحث از منابع دینی یا مسلمان بودن فیلسوف مجوز این نیست که فلسفه را اسلامی بدانیم، چون اگر چنین باشد باید بتوان علوم دیگر را نیز منصف به وصف اسلامی نمود.** **پاسخ این است که هیچ ابزادی ندارد که ما مثلاً از طبیعیات و نجوم اسلامی سخن بگوییم به این اعتبار که عالمان این علوم مسلمان بودند و این علوم در مهد تمدن اسلامی رشد و بالندگی یافتند.** **کاملاً مجاز است کسی به این اعتبار مثلاً کتابی با عنوان تاریخ طبیعیات اسلامی بنگارد، چنانکه از هنر و معماری اسلامی سخن گفته می‌شود.** **اگر موضوعات این علوم نیز برگرفته از منابع اسلامی بود، به آن اعتبار نیز می‌توانستیم از علوم اسلامی سخن بگوییم.** **به این اعتبارات هم فلسفه گذشته ما را می‌توان اسلامی نامید، اما اسلامی خواندن فلسفه**

نتیجه یک‌نظر تفکر فلسفی مخالف آن است می‌توان نتیجه گرفت که آن فلسفه‌ها باطل است، نه اینکه فلسفه نیست؛ بلکه فلسفه باطل و گمراه‌کننده‌ای است. درست است که روش فلسفه استدلال است، اماغایت آن رسیدن به حقیقت است.فلسفه مطلوب فلسفه‌ای است که با روش استدلال برهانی ما را به نتیجه‌حق برساند.فلاسه‌اسلامی چنین فلسفه‌ای را حکمت می‌گویند و فلسفه‌های که مخالف دین باشد را حکمت نمی‌شمارند. پس در عین اینکه فلاسفه‌ای هستند که روش استدلالی را مخدوش باطل رسید، معلوم می‌شود در برهینش خلل هست. ملاصدرا چنین فلسفه‌ای را رد می‌کند و آن را حکمت نمی‌داند. ملاک فلسفی بودن استدلال برهانی است، اما اگر کسی استدلالی را مخدوش یافت، یا از طریق به بطلان نتیجه استدلال واقف شد، حق دارد چنین فلسفه‌ای را نپذیرد. البته رد فلسفه‌هم بایدباستدلال فلسفی باشد. ملاصدراهم بر این نظر است که فلسفه او آرای الحادی را به روش برهانی رد کرده است، لذا خود را مجاز می‌داند که فلسفه‌های الحادی و مخالف دین را مردودبنداند.

آیاحساسیتی کهنسبت به دخالت دادن اندیشه‌های دینی در فلسفه هست، نسبت به دخالت دادن اندیشه‌های الحادی نیز در فلسفه هست؟ آیا اگر کسی ملحد باشد و سعی کند آرای فلسفی‌اش نیز به الحاد بینجامد از جرگه فلاسفه خارج است؟ طبق نظر بسیاری از صاحب‌نظران، برتراند راسل در

مباحث فلسفی به ویژه در مباحث تاریخ فلسفه‌اش تعصب الحادی دارد. کسانی ادله او در نفی وجود خدا را ضعیف و بی اعتبار و ناشی از مزاج الحادی او می‌شمارند. آیا با توجه به این نکته، منتقد محترم، راسل را از جرگه فیلسوفان و آثار او از زمره آثار فلسفی خارج می‌دانند، یا خیر، او را فیلسوف مهمی می‌دانند، هرچند روش او را در این مورد نسنندند و انتقاداتی به او داشته باشند؟

آورداند که گرفتن موضوعات مباحث از منابع دینی یا مسلمان بودن فیلسوف مجوز این نیست که فلسفه را اسلامی بدانیم، چون اگر چنین باشد باید بتوان علوم دیگر را نیز منصف به وصف اسلامی نمود. پاسخ این است که هیچ ابزادی ندارد که ما مثلاً از طبیعیات و نجوم اسلامی سخن بگوییم به این اعتبار که عالمان این علوم مسلمان بودند و این علوم در مهد تمدن اسلامی رشد و بالندگی یافتند. کاملاً مجاز است کسی به این اعتبار مثلاً کتابی با عنوان تاریخ طبیعیات اسلامی بنگارد، چنانکه از هنر و معماری اسلامی سخن گفته می‌شود. اگر موضوعات این علوم نیز برگرفته از منابع اسلامی بود، به آن اعتبار نیز می‌توانستیم از علوم اسلامی سخن بگوییم. به این اعتبارات هم فلسفه گذشته ما را می‌توان اسلامی نامید، اما اسلامی خواندن فلسفه

**آیا حساسیتی که نسبت به دخالت دادن اندیشه‌های دینی در فلسفه هست**، **نسبت به دخالت دادن اندیشه‌های الحادی نیز در فلسفه هست؟** **آیا اگر کسی ملحد باشد و سعی کند آرای فلسفی‌اش نیز به الحاد بینجامد از جرگه فلاسفه خارج است؟** **طبق نظر بسیاری از صاحب‌نظران، برتراند راسل در مباحث فلسفی به ویژه در مباحث تاریخ فلسفه‌اش تعصب الحادی دارد.** **کسانی ادله او در نفی وجود خدا را ضعیف و بی اعتبار ناشی از مزاج الحادی او می‌شمارند.** **آیا با توجه به این نکته، منتقد محترم، راسل را از جرگه فیلسوفان و آثار او از زمره آثار فلسفی خارج می‌دانند، یا خیر، او را فیلسوف مهمی می‌دانند، هرچند روش او را در این مورد نسنندند و انتقاداتی به او داشته باشند؟**

**آورداند که گرفتن موضوعات مباحث از منابع دینی یا مسلمان بودن فیلسوف مجوز این نیست که فلسفه را اسلامی بدانیم، چون اگر چنین باشد باید بتوان علوم دیگر را نیز منصف به وصف اسلامی نمود.** **پاسخ این است که هیچ ابزادی ندارد که ما مثلاً از طبیعیات و نجوم اسلامی سخن بگوییم به این اعتبار که عالمان این علوم مسلمان بودند و این علوم در مهد تمدن اسلامی رشد و بالندگی یافتند.** **کاملاً مجاز است کسی به این اعتبار مثلاً کتابی با عنوان تاریخ طبیعیات اسلامی بنگارد، چنانکه از هنر و معماری اسلامی سخن گفته می‌شود.** **اگر موضوعات این علوم نیز برگرفته از منابع اسلامی بود، به آن اعتبار نیز می‌توانستیم از علوم اسلامی سخن بگوییم.** **به این اعتبارات هم فلسفه گذشته ما را می‌توان اسلامی نامید، اما اسلامی خواندن فلسفه**

**آیا حساسیتی که نسبت به دخالت دادن اندیشه‌های دینی در فلسفه هست**، **نسبت به دخالت دادن اندیشه‌های الحادی نیز در فلسفه هست؟** **آیا اگر کسی ملحد باشد و سعی کند آرای فلسفی‌اش نیز به الحاد بینجامد از جرگه فلاسفه خارج است؟** **طبق نظر بسیاری از صاحب‌نظران، برتراند راسل در مباحث فلسفی به ویژه در مباحث تاریخ فلسفه‌اش تعصب الحادی دارد.** **کسانی ادله او در نفی وجود خدا را ضعیف و بی اعتبار ناشی از مزاج الحادی او می‌شمارند.** **آیا با توجه به این نکته، منتقد محترم، راسل را از جرگه فیلسوفان و آثار او از زمره آثار فلسفی خارج می‌دانند، یا خیر، او را فیلسوف مهمی می‌دانند، هرچند روش او را در این مورد نسنندند و انتقاداتی به او داشته باشند؟**

**آورداند که گرفتن موضوعات مباحث از منابع دینی یا مسلمان بودن فیلسوف مجوز این نیست که فلسفه را اسلامی بدانیم، چون اگر چنین باشد باید بتوان علوم دیگر را نیز منصف به وصف اسلامی نمود.** **پاسخ این است که هیچ ابزادی ندارد که ما مثلاً از طبیعیات و نجوم اسلامی سخن بگوییم به این اعتبار که عالمان این علوم مسلمان بودند و این علوم در مهد تمدن اسلامی رشد و بالندگی یافتند.** **کاملاً مجاز است کسی به این اعتبار مثلاً کتابی با عنوان تاریخ طبیعیات اسلامی بنگارد، چنانکه از هنر و معماری اسلامی سخن گفته می‌شود.** **اگر موضوعات این علوم نیز برگرفته از منابع اسلامی بود، به آن اعتبار نیز می‌توانستیم از علوم اسلامی سخن بگوییم.** **به این اعتبارات هم فلسفه گذشته ما را می‌توان اسلامی نامید، اما اسلامی خواندن فلسفه**

**آیا حساسیتی که نسبت به دخالت دادن اندیشه‌های دینی در فلسفه هست**، **نسبت به دخالت دادن اندیشه‌های الحادی نیز در فلسفه هست؟** **آیا اگر کسی ملحد باشد و سعی کند آرای فلسفی‌اش نیز به الحاد بینجامد از جرگه فلاسفه خارج است؟** **طبق نظر بسیاری از صاحب‌نظران، برتراند راسل در مباحث فلسفی به ویژه در مباحث تاریخ فلسفه‌اش تعصب الحادی دارد.** **کسانی ادله او در نفی وجود خدا را ضعیف و بی اعتبار ناشی از مزاج الحادی او می‌شمارند.** **آیا با توجه به این نکته، منتقد محترم، راسل را از جرگه فیلسوفان و آثار او از زمره آثار فلسفی خارج می‌دانند، یا خیر، او را فیلسوف مهمی می‌دانند، هرچند روش او را در این مورد نسنندند و انتقاداتی به او داشته باشند؟**

**آورداند که گرفتن موضوعات مباحث از منابع دینی یا مسلمان بودن فیلسوف مجوز این نیست که فلسفه را اسلامی بدانیم، چون اگر چنین باشد باید بتوان علوم دیگر را نیز منصف به وصف اسلامی نمود.** **پاسخ این است که هیچ ابزادی ندارد که ما مثلاً از طبیعیات و نجوم اسلامی سخن بگوییم به این اعتبار که عالمان این علوم مسلمان بودند و این علوم در مهد تمدن اسلامی رشد و بالندگی یافتند.** **کاملاً مجاز است کسی به این اعتبار مثلاً کتابی با عنوان تاریخ طبیعیات اسلامی بنگارد، چنانکه از هنر و معماری اسلامی سخن گفته می‌شود.** **اگر موضوعات این علوم نیز برگرفته از منابع اسلامی بود، به آن اعتبار نیز می‌توانستیم از علوم اسلامی سخن بگوییم.** **به این اعتبارات هم فلسفه گذشته ما را می‌توان اسلامی نامید، اما اسلامی خواندن فلسفه**

نشریه کتاب‌ماه:فلسفه‌وادبیات در یکی از شماره‌هایش

با عنوان رویکرد دهای متفاوت در تاریخ فلسفه‌نگاری :

گفت‌وگو با مصطفی ملکیان به بررسی رویکردهای مختلف در نگارش تواریخ فلسفه می‌پردازد. با اینکه عنوان این مصاحبه را جمع به تاریخ فلسفه‌نگاری بود، اما بحث در مسیر دیگری قرار گرفته و استاد ملکیان از مبین و بسیار فلسفه و فلاسفه اسلامی را مورد حمله قرار داده، به رد و انکار فلسفه اسلامی پرداختند. آنچه در بی‌می‌آید تأملاتی است درباره نکاتی که در مصاحبه مزبور مطرح شده است.

█ **طرح مدعای جناب ملکیان**

ایشان نخست تعبیر فلسفه اسلامی را نادرست دانسته و سپس به انکار موجودیت چنین فلسفه‌ای پرداختند. حاصل سخن ایشان این است که اصلاً فلسفه‌ای در جهان اسلام نداریم، تاروی عنوان آن بحث کنیم که آیا اسلامی است یا چیزی دیگر. استدلال این است: اگر ملاک رد و قبول و هرگونه تقویمی در فلسفه استدلال و برهان باشد، نمی‌توان سخن از فلسفه اسلامی گفت، همانگونه که نمی‌توان از ریاضیات اسلامی سخن گفت.

در نظر ایشان، نمی‌توان گفت چون این فلسفه موضوعاتش را از اسلام گرفته، پس اسلامی است؛ زیرا اولاً در این صورت فلسفه اسلامی هیچگونه قداستی نخواهد داشت، چون ممکن است موضوعی را از اسلام بگیرد ولی نظر باطلی درباره آن بدهد. ثانیاً اگر چنین باشد در همه علوم می‌توان موضوعاتی را از منابع اسلامی گرفت، پس به این معنا باید فیزیک اسلامی هم داشته باشیم. ثالثاً «میزان اهمیت موضوعات و مسائل فلسفه به اصطلاح اسلامی چندان تابع میزان تأکید و اهمیتی که متون مقدس دینی برای موضوعات و مسائل قائلد نیست» (رویکردهای متفاوت در تاریخ فلسفه‌نگار، ص ۱۸)

نمی‌توان گفت چون مستغفلان و نویسندگان این فلسفه مسلمان هستند پس این فلسفه اسلامی است، زیرا در این صورت باید مثلاً شیمی و ریاضیات اسلامی هم داشته باشیم، چون مسلم به آنها پرداخته‌اند.

نمی‌توان گفت چون این فیلسوفان در اتخاذ مواضع ورد و قبول پاس قرآن و روایات را داشته‌اند پس این فلسفه اسلامی است، زیرا در این صورت ما فلسفه نخواهیم داشت، بلکه تنولوژی و الهیات خواهیم داشت. و چنین

نیز بوده است.

آنگاه می‌فرایند که ما در جهان اسلام فقط یک فیلسوف داشته‌ایم، «محمدبن زکریای رازی، به نظر من، یگانه فیلسوف جهان اسلام است.» چون «وقتی استدلالش به انکار نیوت انجامید منکر نبوت شد.» البته تأکید می‌کنند که این سخن به معنای صحت رأی رازی نیست. سپس نتیجه می‌گیرند پس در فرهنگ ما آنچه به عنوان فلسفه معرفی مسلم به آنها پرداخته‌اند.

سپس پیش‌تر می‌روند و می‌گویند که این به «اصطلاح فلسفه»حتی الهیات و کلام نیست.» صریحاً بگویم، نه فلسفه‌مان فلسفه است، نه کلاممان کلام، نه فلسفه‌مان اهل تفکر و تعقل را افتاح می‌کند و نه کلاممان اهل تدین و تعبد را راضی می‌دارد»(همان، ص ۱۹)

سپس به این سخن ملاصدراخرده می‌گیرند که گفت «تبّ

لفلسفه لاتکون اصول‌ها موفقه للشراعی‌الحقه‌الحقیقیه»و «من لیکن دینه دین‌الانبیاء»علیهم‌السلام فیسین

الحکمه فی شیء.» حاصل سخن این است که چون ملاک

فلسفه برهان و استدلال است، نه موابقت با شرع، پس این بیانات ملاصدرا مخدوش است.

از یکی از شاگردان پوپر به نام بارتلی مضمون سخنی را نقل می‌کنند که «حقیقت اسفناکیز این است که بعضی از فلاسفه معیارهای تحلیلی و نقدی بسیار دقیقی را که در منطق و علوم به کار می‌گیرند وقتی سروکارشان با دین و مذهب می‌افتد فراموش می‌کنند. متفکرانی که در عالم فلسفه مته به خشخاش می‌گذارند... در الهیات با سخیف‌ترین ادله قانع می‌شوند» (همان، ص ۱۹). آقای ملکیان این سخن را که ناظر به متکلمان مسیحی است طبق شیوه مرسوم از عالم غرب به شرق می‌آورند و بر فلاسفه اسلامی منطبق می‌نمایند که روش فلاسفه اسلامی «یک‌پام و دو‌هوا» است. آنها در مسائل فلسفی غیر دینی مثل بحث وجود و ماهیت‌سختگیر و دقیق هستند، اما در الهیات و مسائلی که به دین مربوط است «حرف‌های صد من یک‌غاز» می‌زنند و «با سخیف‌ترین ادله قانع می‌شوند (یا وانمود می‌کنند که قانع شده‌اند)» مثلاً یکی از ادله آنها برای اثبات خلود نفس این است که انسان چه بسا شخص مردهای را در خواب می‌بیند و از او اطلاعات درست‌تری دریافت می‌کند. چون بدن شخص مرده در خاک پوسیده روح است که به خواب می‌آید. آنکه ادامه می‌دهند که «اگر بخوایم این سخن را به صورت معادله ریاضی بیان کنیم این طوری می‌شود که تصویری که در خواب به نظر X شبیه‌ترین تصویر به تصویر Y است، مساوی است با خود Y. این معادله را چه عاقلی می‌تواند بپذیرد؟» (همان، ص ۱۹)

█ **نقد و بررسی دعای**

ما نقد این سخنان را از همین جا آغاز می‌کنیم، طبق بیان اخیر منتقد محترم، ظاهراً اکثر مردم عاقل نیستند، چون معمولاً چنین معادله‌ای را می‌پذیرند. وقتی شخص متوقایی، مثلاً حسن را در خواب می‌بینند، فکر می‌کنند که این همان خود اوست. اگر قرار بر دقت فلسفی باشد، در بیداری هم همین سخن را باید گفت. ما در بیداری هر کسی چندرمان را که هر بار می‌بینیم نباید حکم کنیم که این شخص پدر ماست، زیرا ممکن است فرد دیگری باشد که دقیقاً در همه جهات مشابه پدر ما باشد. هیچ برهان فلسفی قطعی که مورد قبول منتقد محترم باشد بر وحدت و عنیت نداریم؛ همینطور است راجع به ادهان دیگران و

اصل وجوددنیای خارج. پوپر به نام بارتلی می‌گوید یعنی بعد از یک‌پام و دو‌هوا بودن، و پوپر در مباحث مربوط به دین روش آنان یک‌پام و دو‌هوا بوده، آیا این کافی نیست مباحث غیر دینی آنان را فلسفی و آنها را از زمره فیلسوفان قرار دهد؟ اگر این اشکال که از بارتلی نقل می‌کنند تمام باشد، لازماًمش این خواهد بود که اندیشه‌های کلامی فیلسوفان ما بی اعتبار باشد، نه اینکه آنها فیلسوف نیستند. برای فیلسوف بودن لازم نیست همه سخنان و آثار کسی فلسفی باشد. چطور رازی با یک نظریه ضد دینی به نظر ایشان مستحق دریافت عنوان فیلسوف می‌شود، اما این سنینا با این همه مباحث فلسفی غیر دینی لایق بحث عنوانی نیست، با اینکه مشی هر دو فلسفی است؟

این درست که «فلسفه، علم یا فعالیت فکری است که پاس هیچ چیز غیر از عقل را ندارد.» با او باید رفت. هر جا توفیق کرد باید متوقف شد، اما به مباحث فلسفی بر رد آن هم نماند. پس را مورد مواخذة قرار داد که چرا معاد جسمانی را نپذیرفته است. این سنینا همانطور که دلیلی فلسفی بر اثبات معاد جسمانی ندارد، دلیلی فلسفی بر رد آن هم ندارد. پس از حیث فلسفی باید حکمی نکنند، او هم خردمندانه و فیلسوفانه چنین می‌کند. اما انتها راه معرفت، تفکر فلسفی نیست. از راه وحی معاد جسمانی را می‌پذیرد. این سنینا ادعایمی‌کند که چون وحی معاد جسمانی را تأیید می‌کند پس از نظر فلسفه، معاد جسمانی ثابت است، تا آشکالی به فیلسوف بودن او وارد آید. و به زور براهین سخیف صد من فکر غار بمی‌کند که این ادله اثبات کند. اگر اشکالی باشد در کار منسوب به رازی هست که با نداشتن دلیل متقنی بر نفی نبوت آن انکار می‌کند. مشی فلسفی ایجاب می‌کند که شخص در این گونه موارد در صورت حکم فلسفی خودداری کند. حال اگر از راه دیگری غیر از فلسفه بتواند به نتیجه برسد اعتقادش را بر پایه آن طریق بنامی‌کند.

آنچه به رازی نسبت داده‌اند نیز مسلم نیست. طبق نظر محققان هیچ اثری از رازی در دست نیست که چنین نسبتی را تأیید کند، بلکه آرا و عقاید موجود در آثارش ناسازگار با چنین رأیی است و چگونه منتقد محترم که مرد در آرایه می‌پسندند آنچنان سختگیری می‌کنند و کمترین احتمال خلافی را جدی می‌گیرند، در این باب به صرف یک شایعه حکام قاطع صادر می‌کنند؟ محققان در انتساب این آراء به رازی تردیهای جدی دارند و شواهد قابل توجهی راینه ارایه می‌دهند که دلالت بر تشیع وی دارد. آنها می‌گویند این نسبت‌ها با دیگر اندیشه‌های رازی ناسازگار است و احتمالاً مخالفینش، به ویژه اسماعیلیان، برای مبارزه با او این نسبت‌ها را بدو داده‌اند(در این زمینه بتگرید به مرتضی مطهری، خدمات مقابل ایران و اسلام، در جلد ۱۴ از مجموعه آثار، صص ۴۶۷- ۴۷۰). اگر چنین باشد، در آن صورت در عالم عالم حتی به یک فیلسوف مورد قداست مؤلف محترم بر نمی‌خوریم.

از نظر فلاسفه اسلامی غرض از تفکر فلسفی رسیدن به حقیقت است، نه صرف بازی ذهنی. پی‌اگر دین (و در این مورد اسلام و تعلیم آن) حق است و در موردی دیده شود که

<sup>[1]</sup> نتیجه یک‌نظر تفکر فلسفی مخالف آن است می‌توان نتیجه گرفت که آن فلسفه‌ها باطل است، نه اینکه فلسفه نیست؛ بلکه فلسفه باطل و گمراه‌کننده‌ای

<sup>[2]</sup> نتیجه‌حق برساند

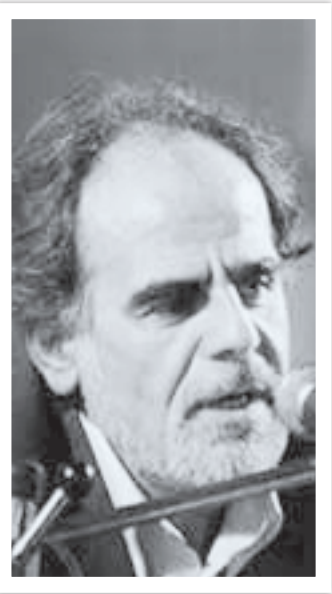
<sup>[3]</sup> فلاسفه‌ای هستند که روش استدلالی را مخدوش باطل رسید، معلوم می‌شود در برهینش خلل هست

فلسفه اسلامی مشحون از تعابیر و مصطلحاتی است که از قرآن و روایات اسلامی اخذ شده است، مانند: حکمت، معرفت، نور، ظلمت، عقل، نفس، فکر، علم، یقین، وجدان، قلب، تصدیق، ظهور، حق، باطل، وجود، واحد، اسما، صفات توحید، شرک، مشیت، اول، آخر، قیوم، عرش، ملکوت، فقر، غنی، بزرگ، معاد، حشر، دهر… اینها اندکی از بسیار واژه‌ها و مفاهیم قرآنی است که در فلسفه استفاده شده است.

منتقد محترم در جایی می‌گویند چون عمده مفاهیم فلسفه اسلامی مبتدأ از منابع دینی نیست، پس این فلسفه را نمی‌توان دینی دانست، اما در جایی دیگر می‌گویند چون این فلسفه بر پایه اعتقادات دینی است، نه حاصل استدلال عقلی آزاد، پس الهیات است، نه فلسفه. در جایی دیگر می‌گویند بر پایه قول به وجدان خرد آنها فلسفه پیشینیان را بدون نقد پذیرفته‌اند، که در این صورت باید فلسفه باشد، چون فلسفه افلاطون و ارسطو معلوم نیست از نظر منتقد محترم آنچه در آثار فلسفی «مسلمین آمده است چیست.

اشکال دیگری که به فلسفه اسلامی نموده‌اند این است که آنها در مورد فهم عرفی (Common Sense) مذبذب بودند و موضع واحدی نداشتند. مثلاً آنها در باب وجود عالم به فهم عرفی اعتماد می‌کنند، اما در موارد دیگری مثل قول به وحدت وجود و حرکت جوهری از فهم عرفی فاصله می‌گیرند.

در حقیقت اشکال این است که چرا فلاسفه اسلامی سوسفطایی نیستند، این هم جرم نیست؛ بسیاری از فلاسفه غرب هم سوسفطایی نیستند. اما منتقد ما فلسفه غرب را باطل و غیر فلسفه و فاقد نقد نمی‌دانند. اگر این اشکال در باب قول به وجود عالم از یکسو و وحدت وجود و حرکت جوهری از سوی دیگر صحیح باشد، به کسانی وارد است که هم وجود جهان خارج را بر پایه فهم عرفی می‌پذیرند و هم قائل به حرکت جوهری و وحدت وجود به معنای موهوم دانستن کثرات می‌باشند، اما می‌دانیم که بسیاری از فلاسفه قائل به حرکت جوهری نیستند و هیچ فیلسوفی وحدت وجود به معنای صوفیانه‌اش، یعنی موهوم محض دانستن کثرات را قائل نیست. اما ایشان همه را مذبذب می‌دانند. ملاصدرا به وحدت تشکیکی قائل است که کثرت در آن به رسمیت شناخته می‌شود. ثانیاً این اشکال حتی به فیلسوف واحدی که قائل به هر دو نوع نظر است نیز وارد نیست و تفاوت مومض نسبت به فهم عرفی لزوماً از باب یک پام و دو هوا نیست. فلاسفه اسلامی بنا را بر اعتقاد به فهم عرفی می‌گذارند، مگر در موردی که دلیلی برخلاف داشته باشد. ظاهر آبنای همه عقلا هم بر همین است. در مورد حرکت جوهری چون دلیل برخلاف فهم عرفی هست، از فهم عرفی دست



بر می‌دارند و در باب وجود جهان خارج چون از نظر آنها دلیلی بر خطای فهم عرفی نیست، به آن اعتماد می‌کنند و در این هیچ خطای منطقی به نظر نمی‌آید و به نظر می‌رسد در اینجا دو پام یا دو هواس‌ت. هرچند ممکن است کسی این مبنا را نپذیرد.

سپس افزوده‌اند که این تدبیب در مورد فهم عرفی از موانع نقد در فلاسفه اسلامی است. «چه نقدی می‌توان انجام داد، وقتی که شخص مورد نقد واقع شده بتواند خودسرانه و بلهوسانه، هر جا بخواد به فهم عرفی تکیه کند و دلیل استفاده کند. چنانکه ممکن است رازی را بنگدارد؟»

چنانکه دیدیم، این اخذ و ترک خودسرانه و بلهوسانه نیست. هر جا دلیل معتبری برخلاف فهم عرفی باشد آن راه‌های می‌کنند و هر جا چنین نباشد به فهم اعتماد می‌کنند. جای انکار نیست که در مواردی در فلسفه اسلامی بین مباحثات فلسفی و دینی خلط صورت گرفته است، چنانکه در هر سنت فلسفی ممکن است گاهی بین فلسفه با دیگر حوزه‌ها همچون دین، علم و عرفان خلط شود. همچنین باید تأکید نمود که میزان در فلسفه برهان است، اما اشکالی ندارد که فیلسوفی از معارف دیگر به عنوان مؤید نه به عنوان دلیل استفاده کند. چنانکه ممکن است عارفی برای تأیید یافته کشفی خود، از استدلال هم استفاده کند.

اگر فلاسفه اسلامی فیلسوف نبودند و پاسخ پرسش‌های فلسفی را از دین می‌گرفتند نه از عقل، چرا این فلاسفه مورد انتقاد برخی از متکلمین، فقها و عرفا بودند؟ آیا آنها چون پاسخ پرسش‌های فلسفی را از دین می‌گرفتند مورد حمله سخت غزالی واقع گردیده‌اند؟ آیا فیلسوفان اسلامی با این گونه مباحث فلاسفه است که عقلی محض است.

█ **عضو هیئت علمی گروه فلسفه مؤسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی (ره)**

**آزمایشگاه فیزیکی**